

چرا در ماندہ ایم؟



جامعہ سلسلہ  
خودمانی

حسن نراقی

## فهرست مطالب

۷	یادداشتی برای چاپ دوم
۱۱	مقدمه
۳۳	با تاریخ بیگانه‌ایم
۳۹	حقیقت‌گریزی و پنهان‌کاری ما
۴۵	ظاهرسازی ما
۵۳	قهرمان‌پروری و استبدادزدگی ما
۵۹	خودمحموری و برتری‌جویی ما
۶۵	بی‌برنامگی ما
۷۹	ریاکاری و فرصت‌طلبی ما
۸۷	احساساتی بودن و شعارزدگی ما
۹۵	ایرانیان و توهم دائمی توطئه
۱۰۱	مسئولیت‌ناپذیری ما
۱۰۷	قانون‌گریزی و میل ما به تجاوز
۱۱۳	توقع و نارضایی دائمی ما
۱۱۹	حسادت و حسدورزی ما
۱۲۵	صداقت ما
۱۳۷	همه‌چیزدانی ما
۱۴۳	و نمونه‌هایی دیگر از خلیقات ما
۱۴۹	و اما «سخن آخر»

## □ اشاره

این نوشتار اگر بتواند به اندازه‌ی سرسوزنی در بهبود وضع اجتماعی کشورمان مفید واقع شود، من این حاصل را مدیون پی‌گیری‌های فراوان مشوق فرزانه‌ام جناب آقای منوچهر سعید وزیری می‌دانم. با سپاس از ایشان و دیگر دوستانی که صمیمانه کمک کردند.

## یادداشتی به بهانه‌ی «چاپ جدید»

نمی‌دانم کدام عزیزی بود که اولین بار برای هر چاپ جدید کتابش یک مقدمه‌ی کوتاه یا بلند به حجم کتابش اضافه کرد؟ اما می‌دانم که به هر حال این شد سنت و قراری که جماعت وابسته به این صنف تا به امروز کم و بیش به آن پای‌بندی نشان داده‌اند؛ و رسمیتی داده‌اند که هر چاپی در هر حال مقدمه‌ای تازه لازم دارد. من هم صد البته در پیروی از همین روش رایج تا چاپ دوم به پیش آمدم. اما شاید به علت کوتاهی زمان بین چاپ سوم و بعد، و شاید هم واقعاً به این دلیل که چیز تازه‌ای برای گفتن نداشتم، آن را متوقف کردم. اما حالا نمی‌دانم در این عدد ده (تزدیک شدن زمان چاپ دهم کتاب را عرض می‌کنم) چه رمزی، چه رازی، و کسی چه می‌داند شاید چه «رضایت» از خودی نهفته بود که با اولین اشاره‌ی فرهیخته‌ای تصمیم گرفتم درآمدی بر مقدمه‌ای که چاپ‌های قبلی داشتند اضافه کنم.

صادقانه بگویم که از «جامعه‌شناسی خودمانی»، به مراتب بیش از آنچه قبلاً پیش‌بینی کرده بودم استقبال شد؛ آن‌چنان که این پرسش برایم مطرح شد که اصولاً چه شد که در این بازار کساد «کتاب و کتاب‌خوانی»، کتابی به این نازکی، با نویسنده‌ای بدون شهرت «سببی یا نسبی»، به اصطلاح کارش گرفت؟ و چرا با استقبال روبه‌رو شد؟ مطمئناً طرح و بررسی همین سؤال به ظاهر ساده خودش تبدیل می‌شود به یک سوژه‌ی اجتماعی - فرهنگی بسیار جدی و تعیین‌کننده که اگر من و شما به اتفاق بررسی‌اش کنیم قطعاً خواهیم توانست با پاسخ به آن، به پیش‌برد هرچند ناچیز فرهنگ کشور و جامعه‌مان کمک کنیم. من در لابه‌لای نظرات تعدادی از خوانندگان و تنی چند از دوستان اهل قلم‌ام، و هم‌چنین در نقدهایی که نشریات داخلی و خارجی فارسی‌زبان منتشر کرده‌اند، یا گفتارهای کوتاه رادیویی پاسخ‌هایی را دیده‌ام و علاقه‌مندم گزیده‌هایی از آنها را به عنوان مقدمه‌ی این چاپ ارائه دهم.

نخستین نقد نسبتاً ناملایم را از روزنامه‌ی حیات نو<sup>۱</sup> با عنوان «گذری

اجمالی بر کتاب جامعه‌شناسی خودمانی» دریافت کردم که آورده بود: «این کتاب با نگاهی به تاریخ نه‌چندان دور ایران و شخصیت مردمان این مرز و بوم هنجارهای شخصیتی و شاخص‌های بارز در رفتار ایرانیان را بارها در بومه انتقاد برده...» و در ادامه «... بر همین اساس این کتاب از دو جنبه قابل نقد است یکی نوع نگاه نویسنده به رفتارشناسی ملت ایران و دیگری نوع خودداری مؤلف از ارائه راهکارهای منسجم و کاربردی در برابر بیماری‌هایی که به گفته ایشان در نهاد مردم رخنه کرده که مؤلف چون طبیعی درد را شناخته لکن از درمان خودداری می‌کند... و کتاب با نثر ساده و عام‌پسندش...» که در پاسخ این نقد خواننده‌ی دیگری در همان روزنامه<sup>۲</sup> می‌آورد:

«نخست باید اعتراف کنم نثر روان و سلیس و پرکشش کتاب با اذعان به پیش‌کسوتی بسیاری از بزرگان ادب کشور در ساده‌نویسی...» و در پاسخ به اعتراض منتقد - درد را گفتی درمان را نگفتی - او را به مقدمه‌ی کتاب حواله داده بود.

روزنامه‌ی ایران<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> در دو یادداشت و مصاحبه‌ی کوتاه آن را کتابی دانسته است در حوزه‌ی جامعه‌شناسی بومی کشور...

روزنامه‌ی امید جوان<sup>۵</sup> ضمن اشاره‌ی مفصل به کتاب در سرمقاله‌ی خود نوشت: «روز اول مهرماه و هنگام آغاز سال تحصیلی جدید، رئیس‌جمهور به‌روال سال‌های گذشته موضوعی را با دانش‌آموزان در میان نهاد و از آنان خواست بنویسند: چرا به‌رغم پیشینه‌ی فرهنگ و تمدنمان عقب مانده‌ایم و رمز و راز این عقب‌ماندگی چیست؟» و در ادامه ضمن ارتباط این موضوع انشا با این کتاب می‌گوید: «که پاسخ رئیس‌جمهور را می‌توان از این کتاب براحتی و سادگی دریافت کرد. و...»

در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی کتاب هفته<sup>۶</sup> اشاره‌ای کردم که این کتاب را صرفاً به این خاطر نوشتم که سکوی پرشی باشد تا نفرات بعدی بتوانند یک گام جلوتر بردارند، و در پاسخ مصاحبه‌گر که می‌پرسد آیا شما به‌عنوان نویسنده‌ی این اثر فکر می‌کنید که تنها با بیان دردهای جامعه مشکل حل می‌شود، گفتم شما خدای ناکرده به‌عنوان بیمار تان‌دانید که بیمار هستید و برای علاج آن اقدامی نکنید، چگونه انتظار دارید معالجه‌تان شروع شود؟ قدم اول اعتراف به این بیماری است و بعد تشخیص و معالجه...»

از مرد دانای دنیای پزشکی و فرهنگ کشور آقای دکتر هوشنگ دولت‌آبادی نقدی بر این کتاب در مجله‌ی بخارا<sup>۷</sup> چاپ شده بود که در فرازهایی از آن آمده: «در کتاب "جامعه‌شناسی خودمانی" عیب‌های اجتماعی ما ایرانیان به تفصیل مورد بحث قرار گرفته‌اند اما ذکر چندانی از خوبی‌های مردم نیست و البته آن تأکید و این امساک قابل درک است چون از یک سو مقصد کتاب انتقاد اجتماعی عمیق و موشکافانه‌ای است که طبیعتاً باید بدی‌ها را در بر بگیرد، و از سوی دیگر این واقعیت بر کسی پنهان نیست که ما ایرانی‌ها پیش از حد دلباخته خودمان و صفات خوبمان هستیم و سوزان‌تر کردن آتش این عشق چندان ضروری به نظر نمی‌رسد.» و در ادامه آورده‌اند: «به یاد دارم سال‌ها پیش از زبان شیرین مرحوم دکتر رضازاده شفق شنیدم که می‌گفتند: انتقاد ورزش ملی ایرانی‌هاست. هرکس صبح که از خواب برمی‌خیزد در یک صف طولانی از مردم قرار می‌گیرد و با باز کردن دست‌های خود به دو طرف همه‌ی کسانی را که پیش روی هستند مورد انتقاد قرار می‌دهد. غافل از این که عده‌ی زیادی پشت سر او ایستاده‌اند و با دست به او اشاره می‌کنند. اما متأسفانه باید بدانیم که این ورزش ملی جامعه را سالم‌تر نمی‌کند چون لبه‌ی تیز عیب‌جویی هرگز متوجه خود انتقادکننده نمی‌شود و افزون بر این متأسفانه مردم انتقاد را جانشین اقدام به حساب می‌آورند...» در مصاحبه با روزنامه‌ی اعتماد<sup>۸</sup> در مقابل سؤال تقریباً اعتراضی پرسشگر که چرا مقاله‌های شما بیشتر به صورت یادداشت است تا مقاله‌ی تحلیلی، پاسخ داده‌ام من از پیچیده‌نویسی و پیچیده‌گویی گریزانم. امروزه پیچیده‌گویی به نوعی تبدیل به یک مرض فرهنگی رایج شده است؛ وانگهی این همه مقاله‌ی تحلیلی گوناگون که شما به آن اشاره می‌کنید تا به حال به کجا راه پیدا کرده‌اند؟ اینها بیشتر به نظر من تحمیلی هستند تا تحلیلی! ببینید، اجازه می‌خواهم ساده‌تر بگویم اکثر کسانی که در سطح جامعه به هر دلیلی عنوانی پیدا می‌کنند گمان می‌کنند که به هر حال برای این که با دیروزشان فرقی داشته باشند باید به مغلط‌نویسی و مغلط‌گویی متوسل شوند...

سوای اینها، تعدادی از نشریات فارسی‌زبان خارج از کشور هم به‌ویژه در کانادا<sup>۹</sup> اشاره‌ها و رونویسی‌هایی از این کتاب داشتند که از نظر من طبعاً مانعی نداشت و هم‌چنین مجله‌ی معتبره‌آورد<sup>۱۰</sup> ضمن نقل نسبتاً دقیق بخش‌هایی از

کتاب آورده بود: «به هر صورت خواندن این کتاب امکان گسترش تفکر و چالش با ذهنیات مختلف از جمله افکار نویسنده را فراهم می‌سازد، که خود موهبتی است.»

و بالاخره ماهنامه‌ی تخصصی علوم اجتماعی<sup>۱۱</sup> در یک نقد چند صفحه‌ای ضمن ستودن جلد زیبا و پرمعنی کتاب و نقش مهم آن در استقبال خوانندگان آورده بود: «جوان ایرانی در این سال‌ها از خود می‌پرسد چرا کشوری که تاریخ چندهزارساله در ایجاد تمدن دارد با چنین موقعیت ضعیفی در جهان مواجه شده است؟ او با پرسش‌هایی هم‌چون توسعه‌نیافتگی کشورش، اقتصاد تک‌محصولی آن، پایین بودن درآمد سرانه ملی، افزایش فقر و به فراموشی سپردن مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی مواجه است و به دنبال راهی برای ریشه‌یابی این معضلات و در مراحل بعد حل آنهاست و "جامعه‌شناسی خودمانی" کتابی است که برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها به جامعه کتابخوان عرضه شده است...»

اما سوای این نشریات تعداد نسبتاً قابل توجهی نامه و یادداشت و صدالبته مقادیری تذکر شفاهی از طرف خوانندگان تازه‌آشنای کتاب و هم‌چنین دوستان قدیمی «اهل فن» ام دریافت کردم که تقریباً زبان مشترک اکثر آنها اذعان به روانی و غیرتصنعی بودن نثر و سادگی مطالب کتاب بود. شاید به همین دلیل لحن و سبک نوشتار بود که کتاب با استقبال بخش قابل توجهی از جماعت کتابخوان حرفه‌ای و جوان‌های دانشجو و حتی تعدادی از دانش‌آموزان سال‌های آخر دبیرستان روبه‌رو شد که این واقعاً برایم غرورآفرین بود؛ حالا سبک را هرچه می‌خواهید بدانید فرقی نمی‌کند. فکر می‌کنم یک علت جدی کم‌خوانی ایرانی‌ها همین عدم تولید کتاب‌های ساده و بالنسبه مفید و گم‌گشتی دانش‌افزا در مقابل تعداد قابل توجهی از کتاب‌های به‌زحمت علمی باشد. بگذریم؛ امیدوارم توانسته باشم قسمت کوچکی از این خلئی را که خدمتتان عرض کردم پر کرده باشم.

از نکته‌های دیگر مورد تأیید و اشاره‌ی خوانندگان یکی هم موجز‌گویی یا بهتر بگویم کم‌نویسی و خست در هزینه کردن کلمات برای رساندن پیام بود. یاد لوئیس بونوئل فیلم‌ساز عصیانگر اسپانیایی تبار افتادم که معتقد بود خواندن متن موجز حق خواننده است. این را با تمام وجود باور کرده‌ام که حرف و پیام

گفتنی محدودیت خودش را دارد.

دیگر این که لحن خودمانی و صادقانه‌ی کتاب (این قسمت را با خضوع می‌گویم) از نظر بسیاری از صاحب‌نظران در موفقیت کتاب نقشی اساسی داشت یعنی تأیید این که سخنی که از دل برآید...

ادعایی ندارم که در تمامی عمرم هیچ‌گاه دروغ نگفته‌ام و صنفی و طبقاتی عمل نکرده‌ام اما همیشه سعی‌ام بر کمتر دروغ گفتن و مهم‌تر از آن کم‌تر صنفی قضاوت کردن بوده است، و به همین ترتیب اعتراف می‌کنم که در طول نوشتن این کتاب تمام سعی خود را به کار بردم تا کوچک‌ترین عدم صداقتی، حبسی، بغضی، گرایش به چپ یا راست، بالا یا پایین از خود نشان ندهم و باور دارم که خود خواننده با یک احساس درونی این را با تمام وجود آن‌قدر باور کرد که بخشی از علت توجهش را به این کتاب ناشی از بی‌نظری و بی‌غرضی این مطالب بداند. یعنی می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که اگر راوی واقعاً ریگی به کفشش نباشد و دچار سیاست‌زدگی متداول و مبتلابه روز نشده باشد حرفش هرچند تند و عیب‌جویانه و نقادانه هم که باشد باز خریدار دارد. بگذریم.

به هر حال، فرصت مناسبی است یادی کنم از خوانندگان عزیز که هم‌سفری کردند و نظرات خود را اعم از تأیید یا تنقید کتباً برایم فرستادند: آقای محمدحسین الماسی‌نیا از اصفهان، از رشت آقای مهندس محمود معراجی و آقای دکتر نصرت آصف‌پور با شرح همدردی طولانی. آقای هاشمی‌فرد خلیفه از قم و مهندس پرتلاش علی قاسم‌زاده گنجه. هم‌چنین آقای دکتر ایرج فاضل، و خواننده عزیز از اندیمشک (جناب دکتر جهانبخش جعفری) که طی یادداشتی تعمیم داده بودند اصطلاح پزشکی سندرم SANDROM را به مسائل اجتماعی که تحلیل زیبایی بود و خود در حد یک مقاله‌ی مستقل، و تعداد دیگری که شاید مجاز به بردن نامشان نباشم. از تک‌تک آنهايي که مرا مورد تشویق یا انتقاد قرار دادند واقعاً متشکرم. با ذکر این نکته که درس شگفت این نامه‌ها این بود که الزاماً تألیف کتاب یک کار فرهنگی یک سویه نیست. اگر در دو طرف اندک خواستی باشد به راحتی می‌تواند به مجموعه‌ای از تبادل و حتی تعارض «افکار» تبدیل شود که گاه ممکن است ارزشی به مراتب بیش از اثر اولیه پیدا کند. به هر حال، سخن کوتاه کنم و نهایتاً تقدیم سپاسی کنم به فرهیختگان آشنا و گرامی جناب دکتر علی محمد ایزدی، دکتر احسان نراقی



جامعه‌شناسی پیش‌کسوت، و دکتر محمدحسین بنی‌اسدی که با تأییدها و راهنمایی‌ها به همراه آقایان مهندس غلامعلی معین و جواد ابراهیم‌نظری و به‌ویژه سرکار خانم ماهرخ توکلی مقدم (قشقائی) و سرکار خانم فرشته بازرگان که علاوه بر تشویق‌ها در کار عرضه‌ی کتاب هم نقش مؤثری ایفا کردند.

ختم کلام این که سپاسم کامل نخواهد بود اگر یادی نکنم از آقای اردهالی مدیریت نشر اختران که دقت و سواس‌گونه‌اش هرچند هم که در ابتدای کار کمی آزار! دهنده باشد اما در انتهای راه کار را به نتیجه‌ی مطلوب‌تری می‌رساند. از همه سپاسگزارم.

#### یادداشت‌ها

۱. روزنامه حیات نو شماره ۳۶۵ پانزدهم شهریور ۸۰.
۲. روزنامه حیات نو شماره ۴۰۵ بیست و ششم مهرماه ۸۰.
۳. روزنامه ایران شماره ۱۸۶۱ اول مرداد ۸۰.
۵. روزنامه امید جوان شماره ۲۹۴ چهاردهم مهرماه ۸۱.
۶. نشریه فرهنگی کتاب هفته شماره ۸۲ ششم مهرماه ۸۱.
۷. مجله بخارا شماره ۲۴ خرداد و تیر ۱۳۸۱.
۸. روزنامه اعتماد شماره ۱۱۷ نهم آبان ۸۱.
۹. رونامه‌های فارسی‌زبان اطلس و شهروند در کانادا.
۱۰. مجله وزین و معتبر ره‌آورد به سرپرستی آقای حسن شهباز شماره ۶۱ پاییز ۸۱.
۱۱. کتاب ماه (ماهنامه تخصصی علوم اجتماعی) شماره ۶۸ و ۶۹ خرداد ۸۲.

پی نکته‌ها...

چکیده تاریخ ایران

ناگفته‌ها



این دود سیاه فام که از بام وطن خاست  
وین شعله سوزان که برآمد ز چپ و راست  
جان گر به لب ما رسد، از غیر ننالیم  
از خویش بنالیم که جان سخن این جاست  
ما کهنه چناریم که از باد ننالیم  
لیکن چه کنیم، آتش ما در شکم ماست  
.....  
از ماست که بر ماست  
از ماست که بر ماست  
با کس ننگالیم  
از ماست که بر ماست  
بر خاک ببالیم  
از ماست که بر ماست

.....  
گوییم که بیدار شدیم! این چه خیالیست  
بیداری طفلی است که محتاج به لالاست  
.....  
بیداری ما چیست؟  
از ماست که بر ماست  
بهار، ملک الشعرا